



ابن خلدون و اندیشه تاریخی

«بو زید عبدالرحمن بن تونسلی آندلسی» معروف به «ابن خلدون» در جوانی قرائت های مختلف قرآن، نحو، حدیث و فقه را آموخت. او صاحب کتاب «العبر و دیوان المبتدأ والخبر» است که بیشتر متفکران و مورخین از کتاب او با عنوان «العبر» یاد می کنند.

171#; بو زید عبدالرحمن بن تونسلی آندلسی معروف به 171#; ابن خلدون; در جوانی قرائت های مختلف قرآن، نحو، حدیث و فقه را آموخت. او صاحب کتاب 171#; العبر و دیوان المبتدأ والخبر; است که بیشتر متفکران و مورخین از کتاب او با عنوان 171#; العبر; یاد می کنند.

171#; بو زید عبدالرحمن بن تونسلی آندلسی معروف به 171#; ابن خلدون; در سال 732 هجری (1332 مسیحی) در شهر تونس از سرزمین آفریقه به دنیا آمد. او مقدمات را نزد پدر خود فراگرفت و سپس از مظهر استادان دیگر تونسلی نیز بهره برد و قرائت های مختلف قرآن، نحو، حدیث و فقه را آموخت.

او به دلیل موقعیت ویژه توانست چندی نیز در دستگاه سلطان ابوالحسن مزینی (سلطان مغرب الاقصی) حضور بیابد. ابن خلدون صاحب کتابی است با عنوان (العبر و دیوان المبتدأ والخبر فی الايام العرب والعجم والبربر من ذوی السلطان الاکبر) که بیشتر متفکران و مورخین از کتاب او با عنوان العبر یاد می کنند. می توان گفت کتاب ابن خلدون یک تاریخ عمومی نوع بشر به طور جامع و کامل به حساب می آید.

اودر کتاب خود در 3 بخش به ارائه نظریات خود می پردازد: بخش نخست مقدمه ی کتاب، بخش دوم با عنوان فضیلت دانش تاریخ و تحقیق و بخش آخر در روش تاریخی و اغلاط مورخان، اما شهرت ابن خلدون را باید در همین مقدمه ی کتاب العبر جست و جو کرد. اودر مقدمه ی 1400 صفحه ای خود سعی می کند تا تعریفی جدید از تاریخ ارائه دهد.

از این حیث او تلاش می کند تاریخ را به دو دسته روایی داستان گونه و پرابهام و تعدیلی و حکمی تقسیم کند. اودر این تقسیم بندی معتقد است شرط شناخت حقیقت تاریخی درست نوشتن آن است و اکثر مورخان تا زمان وی از این معیار بی بهره بوده و در نوشته های خود بسیار غلو کرده اند به همین علت او می گوید عدم عرضه مطالب با محک عقل دلیل عدم نگارش صحیح تاریخ تا این زمان است.

از آن جا که زمان زیست ابن خلدون مصادف با انحطاط بسیاری از جوامع بوده است. او به فکر فرو می رود که چرا دولت ها پس از یک دوره ی اوج و اعتلا سیر نزولی و انحطاط پیدا می کنند؟ به همین جهت او بحث در مورد دولت و ارتباط آن با جامعه را مطرح می کند و از آن به 171#; علم العمران; تعبیر می کند و بر این باور است که برای شناخت تاریخ باید از علم العمران (جامعه) استفاده کرد زیرا تنها از این طریق میتوان سیر تاریخی را بهتر درک کرد.

ابن خلدون در مرحله ی بعد برای مطرح کردن بحث علم العمران نظریه ی 171#; عصبیت; را مطرح می کند. تا بتواند از تاریخ توضیحی درست ارائه دهد.

از آن جا که بسیاری از مباحث مقدمه ابن خلدون بر محور عصبیت است، توضیح آن فرصتی دیگر می طلبد به همین علت توضیحی مختصر در مورد آن ذکر می گردد. مقصود نظر ابن خلدون از عصبیت آن گرایشی است که در افراد یک قبیله وجود دارد و آنها را به یکدیگر پیوند می دهد.

ابن خلدون عصبیت را در حکم خون برای جامعه تلقی می کند و می گوید عصبیت در مرحله نخست عصبیتی صغری است و پس از آنکه به عصبیت کبری تبدیل می گردد همه چیز تغییر می یابد زیرا شیخ قبیله موجود در عصبیت صغری پس از موفقیت در فتوحات تبدیل به شاه میشود و کم کم، انباشتگی زر و ثروت، کمرنگ شدن روابط قومی بین افراد و تجمل پرستی و فساد باعث می گردد تا دولت ها از تهاجم به اوج از تجمل به استبداد و از استبداد به انحطاط روی آورند.

شاید نتوان این نظریه ابن خلدون را بی نقص دانست و یا آن را برای تمام ادوار تاریخ در نظر گرفت اما آنچه که ابن خلدون رانزد مورخان مهم کرده است تحلیل هایی است که او ارائه داده زیرا این تحلیل ها به فهم تاریخی جوامع کمک زیادی می کند و به همین علت است که پس از طرح این نظریه او همدیاف با بزرگانی چون مسعودی، طبری، و ابن اثیر در تاریخ نگاری قرار می گیرد.

ابن خلدون در مجموع توانست تفکری نو در عرصه ی تاریخ پیاده کند، علم تاریخ را به عنوان دانش عقلی از طریق شناخت جوامع

امکان پذیر کند و تاریخ را از واقعه نویسی به شکل نوین علمی نزدیک کند.

.....

زهراسمیعی